هو العلیم

حرکت انبیا و اولیا بر اساس یقین

مبانی اسلام ـ جلسه هجدهم

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذ باللّه من الشّيطان الرّجيم
بسم اللّه الرّحمٰن الرّحيم
الحمدُ لِلّهِ ربّ العالَمينَ، و الصّلاةُ و السّلامُ علىٰ
سيّدِنا و نبيّنا و طَبيبِ نُفوسنا أبىالقاسمِ المصطفىٰ مُحمّدٍ
و علىٰ أهلِ بَيتِهِ الطّيّبينَ الطّاهرينَ المعصومينَ المكرمين
و اللّعنةُ علىٰ أعدائِهم أجمَعينَ

دعوت کتاب خدا به متابعت براساس علم و یقین

قال اللّه تعالىٰ فی کتابهِ:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَـٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا﴾.[1]

«به آنچه که علم نداری عمل نکن، متابعت و پیروی نکن و رکون و اعتماد نکن! در روز قیامت، از اعضا و جوارح و سرمایه‌ها و غرائز و امکاناتی که پروردگار متعال برای روشن شدن طریق و هدایت مسیر در اختیار انسان گذاشته است، سؤال خواهد شد.»

عرض شد که راه اسلام و راه خدا، با شکّ و تردید نمی‌سازد. دین، دین حقیقت و واقعیّت است و راه خدا هم راه حقیقت و واقعیّت است. کتاب خدا کتابی است متقن و متیقّن، و مردم را به راه یقین و جزم دعوت می‌کند؛ ﴿ذَٰلِكَ ٱلْكِتَـٰبُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾.[2]

انبیای الهی براساس یقین حرکت می‌کنند. فرق بین انبیا و غیر انبیا در این است که آنها به راهشان و حرکتشان یقین دارند و غیر انبیا براساس شکّ و گمان حرکت می‌کنند؛ گرچه ممکن است ظن به‌عنوان حجّت برای آنها معذِّر و مؤمّن باشد،[3] ولی این برای رسیدن به مطلوب کافی نیست.

پیغمبر اکرم و ائمّه علیهم السّلام و اولیائی که به عنایات آنها متّصل هستند، در حوادث و وقایع براساس یقین حرکت کرده‌اند و می‌کنند. آنها صرفاً به حوادث روزمرّه نظر ندارند، بلکه به مسائل آینده و سال‌های بعد و ده‌ها سال بعد و حتّی ممکن است به بی‌نهایت، اطّلاع و توجّه داشته باشند؛ گرچه عکس‌العمل و وجهۀ

---

[1] سوره اسراء (۱۷) آیه ۳٦.

[2] سوره بقره (۲) آیه ۲. *نور ملکوت قرآن*، ج ۱، ص ۱۳٦:
«آن است کتاب منزّل آسمانی که در آن شکّ و ریبی نیست، و کتاب هدایت است برای پرهیزکاران.»

[3] معذّر و مؤمّن: اصطلاحی اصولی است و در مواردی به‌کار می‌رود که دلیل و حجّتی موجب عذر و أمن در اتیان بر طبق آنها شود، و مکلّف بعد از اتیان عمل معذور است و از عذاب الهی مأمون خواهد بود. (محقّق)

حرکت آنان در آن برهه، با دید و بصیرتشان منافات داشته باشد.

منشأ اختلاف نظرات علما و مجتهدین

علما و مجتهدین بر طبق ظنّیاتی که فکر و استنباطشان به آن می‌رسد عمل می‌کنند و در صورت ضرورت، خود آن ظنّیات برای آنها حجّت است و موجب رفع عقاب می‌شود؛ ولی بین آنها و بین کسی که حق را بالعیان می‌بیند و با حق حرکت می‌کند و قرین با حق است، خیلی تفاوت است.

در زمان مرحوم سیّد محمّدباقر شفتی رشتی در اصفهان، یکی دیگر از علمای اصفهان به نام مرحوم کلباسی هم مرجعیّت مردم را بر عهده داشت؛ یعنی دو عالم در اصفهان بودند: یکی مرحوم شفتی و یکی هم مرحوم کلباسی.[1] این دو دارای دو نظریهٔ متفاوت بودند و هر دو به نظریهٔ خود عمل می‌کردند:

مرحوم کلباسی چون وجوه شرعیّه را مختصّ به امام زمان علیه السّلام می‌دانست و تصرّف در آن وجوه را منحصر در شخص ایشان می‌دید، لذا در آنها تصرّف نمی‌کرد و اعتقادش بر این بود که باید این وجوه در یک‌جا ذخیره و دفن شود تا اینکه امام زمان علیه السّلام بیاید و زمین را بشکافد و این پول‌ها را دربیاورد؛ خب این یک نظریه.

از آن طرف، نظر مرحوم آقا سیّد محمّدباقر شفتی این‌طور نبود؛ بلکه مثل بقیّه، نظرشان بر این بود که وجوهی که به‌دست می‌رسد، باید در موارد خودش که شرع تعیین کرده است، خرج شود. و نه‌تنها وجوهات خودش را صرف می‌کرد، بلکه دستور می‌داد همان‌جایی که مرحوم کلباسی پول‌ها را پنهان می‌کرد، شبانه بروند و وجوهات را دربیاورند و آنها را نیز خرج می‌کرد. به مرحوم کلباسی ـ رحمة اللَه علیه ـ گفتند: «این پول‌هایی که تو داری پنهان می‌کنی، ایشان شبانه درمی‌آورد، و دیگر به دست امام زمان نمی‌رسد!» گفت:

هر کسی به وظیفهٔ خودش عمل می‌کند؛ من نظرم این است و دفنش می‌کنم، او نظرش آن است و درمی‌آورد.[2]

دو نظریهٔ متفاوت که هر دو براساس ادلّه و بینش و بصیرت خودشان انجام می‌دادند! ولی کار امام علیه السّلام این‌طور نیست و دیگر براساس ادلّه عمل نمی‌کند، امام خودش دلیل است و دیگر به کتاب و دفتر و محفوظاتش نگاه نمی‌کند؛ او اتّصال دارد و چون اتّصال دارد حکم را با یقین و جزم بیان می‌کند.

---

[1] آیة الله سیّد محمّدباقر شفتی رشتی (متولد ۱۱۷۵ یا ۱۱۸۱ هـ.ق، متوفای ۲ ربیع‌الأول ۱۲۶۰ هـ.ق) و آیة الله میرزا محمّد ابراهیم کلباسی، مشهور به حاجی کلباسی (متولد ۱۱۸۰ هـ.ق در اصفهان، متوفای ۸ جمادی‌الأول ۱۲۶۱ هـ.ق) از علمای بزرگ اصفهان و از شاگردان آیات عظام سیّد مهدی بحرالعلوم و محمّدباقر وحید بهبهانی و جعفر کاشف‌الغطاء بودند. جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به *زندگی‌نامهٔ سیّد محمّدباقر شفتی از تولد تا حضور؛ صاحب اشارات*، کنگره بزرگداشت علاّمه کلباسی، ص ٤ ـ ١١.

[2] *جرعه‌ای از دریا*، ج ۳، ص ۲۸۲.

شکّ و تردید به مسیر، بالاترین خطر در راه خدا

بالاترین خطری که انسان را تهدید می‌کند و راه او را به خدا قطع می‌کند، وارد شدن شکّ و تردید در دل انسان است نسبت به مسیر و راهی که دارد؛ این از همهٔ خطرها مهم‌تر است! شکّ و تردید موجب ورود و نفوذ شیطان می‌شود و وساوس شیطانی را در دل انسان می‌پروراند، و انسان از شکّ و تردید باید به خدا پناه ببرد! سلوک و حرکت إلی‌اللّه با شکّ و تردید نمی‌سازد. طریق إلی‌اللّه، قطع شدن از بَوادی و أودیهٔ وساوس شیطانی و هواهای نفس امّاره است؛ و این قطع شدن باید توأم با یقین باشد. شک، انسان را نگه می‌دارد یا ساقط می‌کند. خطر آن‌موقع برای انسان پیش می‌آید که نسبت به راهش و بعضی از مواضع و مواردی که ممکن است در سر راه او واقع بشود، در نفس خود تردید و شک احساس کند. این شک کم‌کم گسترش پیدا می‌کند، به‌طوری‌که تمام زوایای قلب او را در بر می‌گیرد و او را تبدیل به یک موجود مرده، بی‌حیات و بی‌روح می‌کند، که دیگر قدرت حرکت و عمل از انسان سلب می‌شود و انسان دیگر نمی‌تواند حرکت کند.

دستور اسلام به ملازمت عمل با یقین

لذا در اسلام در تمام موارد می‌بینیم که دستور داده شده است: عملی که می‌خواهی انجام بدهی، با یقین باشد؛ عمل را براساس شایعات انجام نده! روی کاری که می‌خواهی انجام بدهی فکر کن و در آن تأمّل کن! کاری را انجام بده که در روز قیامت اگر خدا صحنهٔ آن عمل را در مقابل تو قرار بدهد، شرمنده نشوی! در هنگام عمل، زوایای فکری خود را بررسی کن و وقتی‌که تمام راه‌ها برای تو روشن بود، آن‌موقع اقدام کن!

امام صادق علیه السّلام می‌فرماید:

إنَّ العَمَلَ الدّائِمَ القَليلَ عَلَى اليَقينِ أفضَلُ عندَ اللهِ مِنَ العَمَلِ الكَثيرِ عَلىٰ غيرِ يَقينٍ؛[1] «**عملِ کم و پیوسته ولی از روی یقین و اعتقاد، نزد خداوند بهتر است از آن عمل و کار و تلاش و به تعب افتادن زیادی که از روی شکّ و تردید و ظنّ و گمان باشد.**»

امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

كَم مِن صائِمٍ لَيسَ له مِن صيامِهِ إلّا الجوعُ و الظَّمَأُ، و كَم مِن قائِمٍ لَيسَ له مِن قيامِهِ إلّا السَّهَرُ و العَناءُ! حَبَّذا نَومُ الأكياسِ و إفطارُهُم![2]

«چه‌بسا روزه‌دارانی که تنها ثمرهٔ روزهٔ آنان، تشنگی و گرسنگی است؛ و چه شب‌زنده‌دارانی که تنها نتیجهٔ عمل آنها فقط بیداری شب و به تعب افتادن خودشان است! خوشا به‌حال آن زیرکان از مؤمنین که در وقت خود، افطار می‌کنند و در وقت خود، روزه می‌گیرند؛ در وقت خود، به بیداری شب می‌پردازند و در

---

[1] *الکافی*، ج ۲، ص ۵۷.

[2] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ٤، ص ۱۷۱.

وقت خود، استراحت می‌کنند!»

امیرالمؤمنین علیه السّلام به ربیع بن خثیم دستور می‌دهد که خودش را برای نبرد و جنگ با معاندین اسلام آماده کند؛ ربیع در جواب می‌گوید: «یا امیرالمؤمنین، به من یک گوشه و زاویه‌ای بده که بروم خدا را عبادت کنم!» امیرالمؤمنین هم به او می‌فرماید: «به خراسان برو!» و حکومت خراسان را به ربیع می‌دهند و او نیز به آنجا می‌رود و مشغول عبادت می‌شود. این‌هم یک طور!

«حَبَّذا نَومُ الأكياسِ و إفطارُهُم!» یک‌وقت متوجّه می‌شویم که تمام عمر و پنجاه سال عبادت ما، همه هوا و کشک بوده است. اگر ما یقین را از قدم اوّل در نظر بگیریم، در آخر کار دچار افسوس و حسرت نمی‌شویم. وقتی‌که انسان می‌خواهد جنگ بکند باید این جنگ توأم با یقین باشد؛ وقتی‌که انسان می‌خواهد انفاق کند نباید از روی احساسات باشد، باید از روی فکر و تأمّل باشد؛ وقتی‌که انسان می‌خواهد عملی را انجام بدهد، مثلاً روزه بگیرد یا نماز بخواند یا حج برود، تمام اینها باید از روی فکر و یقین و تأمّل باشد؛ حجّی که می‌خواهد انجام دهد مبادا از روی احساس باشد، مبادا از روی خیال باشد، مبادا ظنّ به عبودیّت، او را از رسیدن به مطلوب باز دارد. تمام اینها ریسمان‌ها و شبکه‌های شیطان است که برای افراد مختلف، از این شبکه‌ها و ریسمان‌ها استفاده می‌کند و خود انسان هم اطّلاع پیدا نمی‌کند! انسان باید تأمّل کند!

إنّ أمیرالمؤمنین علیه السّلام کان إذا أراد القتال، قال هذه الدّعوات:

«اللّهمّ إنّکَ أعلَمتَ سَبیلًا مِن سُبُلِکَ جَعَلتَ فیهِ رِضاکَ و نَدَبتَ إلَیهِ أولیاءَکَ، و جَعَلتَهُ أشرَفَ سُبُلِکَ عِندَکَ ثَوابًا و أکرَمَها لَدَیکَ مَآبًا و أحَبَّها إلَیکَ مَسلَکًا!»

«امیرالمؤمنین علیه السّلام وقتی برای نبرد با معاویه حرکت کرد، هنگامی که حضرت می‌خواست جنگ کند این دعاها را خواند:

"خدایا تو یک راهی از راه‌های خودت را به روی ما گشودی و باز کردی و نشان دادی، و رضای خودت را در حرکت در این راه قرار دادی و اولیائت را به این راه فراخواندی، و این راه را بالاترین راه مثوبت و اجر برای بندگان خودت قرار دادی!"»

شهادت در راه خدا! مگر بالاتر از این ممکن است؟!

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَ﴾[1]؛ «خدا در اینجا معامله می‌کند و می‌گوید: شما جان‌هایتان [و مال‌هایتان] را به من بدهید، من در مقابل بهشت را به شما می‌دهم!»

علّت سعادت ابدی اصحاب سیّدالشّهدا علیه السّلام

واقعاً انسان به حال اصحاب سیّدالشّهدا غبطه می‌خورد که اینها چطور آمدند و گذشتند و در یک

[1] ۱سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱.

شبانه‌روز تمام قضایا تمام شد؛ یعنی به یک سعادت ابدی رسیدند که واقعاً عجیب است! به‌هوش باشیم که یک‌وقت از آنهایی نباشیم که عمری را در هوای غیر محبوب سپری کنیم!

حالا اینها یک طرف، قضیّهٔ آن نصرانی در مجلس یزید، در طرف دیگر! واقعاً وقتی خدا به کسی توفیق بدهد، در عرض یک ساعت، در عرض چند دقیقه و حتّی در عرض یک لحظه، یک گذشت می‌کند و به مطلوب می‌رسد و قضیّه تمام می‌شود! یعنی بعد از یک گذشت و یک حرکت و یک ایثار، به مطلوب می‌رسد! سر آن نصرانی را زدند![1] اینکه سرش را می‌زنند، با تصادف در خیابان چه تفاوتی می‌کند؟! اگر شما در خیابان حرکت کنید و ماشینی به شما بزند، آیا دیگر از بعد این جریان اطّلاع پیدا می‌کنید؟! نه‌خیر، یک‌دفعه چشم باز می‌کنید و می‌بینید که در یک جای دیگری هستید؛ البتّه اینکه که کجا می‌روید، آن دیگر با خداست! خب این‌هم همین است؛ وقتی با شمشیر گردنش را می‌زنند، چشم باز می‌کند و می‌بیند که در کجاست! [می‌گوید]: به‌به! کجا بودیم و کجا رفتیم! ولی تمام اینها برای همان یک لحظه تصمیم است؛ یک حرکت به حقیقت و واقعیّتْ همان، و داخل شدن در زیر خیمهٔ امام حسین همان؛ تنها یک حرکت و تنها یک لحظه!

دعای امیرالمؤمنین علیه السّلام از خداوند مبنی بر شهادت همراه با یقین

[امیرالمؤمنین علیه السّلام در ادامهٔ دعا عرضه می‌دارد]:

و أکرَمَها لَدَیکَ مَآبًا و أحَبَّها إلَیکَ مَسلَکًا؛ «اینجا بالاترین جایگاهی است که تو برای بندگان خودت قرار دادی و بهترین راهی است که مورد رضای تو است.»

ثمّ اشتَرَیتَ فیهِ ﴿مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَ﴾؛ «و بعد، از مؤمنین جان‌های آنها و اموال آنها را خریدی و در مقابل، به آنها بهشت را عنایت کردی.»

﴿يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقۡتُلُونَ وَيُقۡتَلُونَ﴾،[2] **وَعدًا عَلَیکَ حَقًّا؛** «اینها در راه خدا مجاهده کنند و با کفّار و معاندین جنگ کنند؛ یا بکشند و یا کشته شوند. این وعدهٔ حقّی است که بر ذمّهٔ تو است.»

غیر از خدا چه کسی می‌تواند به وعدهٔ خودش عمل کند؟! اگر درتمام دنیا و در تمام عالم بگردیم، یک شخص صادق‌الوعد مثل خدا پیدا نمی‌کنیم که پای وعده‌ای که بایستد؟! یکی نود درصد، یکی هشتاد درصد، یکی هفتاد درصد، کم و زیادش تفاوت دارد؛ امّا آن که وعده می‌دهد و پای وعده‌اش هم می‌ایستد فقط خدا است! **«وعدًا عَلَیکَ؛** بر عهدهٔ تو است و خودت گفته‌ای!»

فاجعَلنی مِمَّن اشتَرَیٰ فیهِ مِنکَ نَفسَهُ؛ «**من را از آن افرادی قرار بده که جانش را در راه تو فروخته است!**»

---

[1] *اللهوف*، ص ۱۹۰.

[2] سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱.

ثمّ وَفیٰ لَکَ بِبَیعِهِ الّذی بایَعَکَ عَلَیهِ، غیرَ ناکِثٍ و لا ناقِضٍ عَهدًا و لا مُبَدِّلًا تَبدیلًا؛ «من را از آن افرادی قرار بده که آن بیعتی را که با تو بسته است، تا آخر به آن وفا می‌کند و بر سر میثاق خود می‌ماند و نقض بیعت نمی‌کند! و آن عهدی که در عالم ألست با تو بسته‌ام، بر سر آن عهد بایستم! (و به من توفیق استقامت و ادامه حرکتِ در راه خودت را عنایت کن!)»

بَل استیجابًا لِمَحَبَّتِکَ و تَقَرُّبًا بِهِ إلَیکَ؛ فاجعَلهُ خاتِمَةَ عَمَلی، و صَیِّر فیهِ فَناءَ عُمُری، و ارزُقنی فیهِ لَکَ و بِهِ مَشهَدًا توجِبُ لی بِهِ مِنکَ الرِّضا و تَحُطُّ بِهِ عَنّی الخَطایا!

«**خدایا، این راهی را که برای من در پیش گرفتی، [موجب] استیجاب [و سزاوار شدن برای] محبّت خودت قرار بده، تا من با این راه، محبّت و رضای تو را جلب کنم و به‌واسطهٔ این راه، تقرّب به‌سوی تو پیدا کنم و بدین‌وسیله گناهانم را فرو بریزی!**»

حضرت می‌فرماید: «فاجعَلهُ خاتِمَةَ عَمَلی؛ **خاتمهٔ عمل من را شهادت در راه خودت قرار بده!**» **خُب همین‌طور هم شد. امیرالمؤمنین بارها از خدا تقاضای شهادت می‌کرد! بارها در زمان رسول اکرم وقتی با پیغمبر اکرم صحبت می‌کردند، عرض می‌کرد: «یا رسول‌اللَه، دعا کن من شهید شوم!»**[1] **بارها اتّفاق افتاده بود. منتها شهادت با یقین و شهادت با رستگاری؛ نه شهادت ظاهری!**

وقتی پیغمبر اکرم در روزهای آخر شعبان، قبل از آمدن ماه رمضان خطبه می‌خواندند، در آن خطبهٔ مفصّل به امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

کَأنّی بِکَ و أنتَ تُصَلّی لِربّکَ و قد انبَعَثَ أشقَی الأوّلینَ و الآخِرینَ...؛ «**من دارم نگاه می‌کنم که تو در محراب نماز می‌خوانی و أشقی الأوّلین و الآخرین تو را به شهادت می‌رساند.**»

امیرالمؤمنین نسبت به شهادت مسئله و نظری ندارد، می‌فرماید:

و ذلک فی سَلامةٍ مِن دینی؟[2] «**آیا دینم سالم است یا نه؟**»

مسئله این است! اعتقادم در آن‌موقع سالم است یا نه؟ آیا در آن‌موقع چیزی با دینم آمیخته شده است یا نه؟

عمده همین است که انسان در وقت وفات ـ چه با شهادت و چه با غیر شهادت ـ دینش از شرك سالم باشد. بعضی‌ها پنجاه درصد دین دارند و پنجاه درصدشان مخلوط است؛ بعضی‌ها شصت درصد دین دارند و چهل درصد مخلوط است. امیرالمؤمنین می‌گوید: من یك درصد مخلوط هم نمی‌خواهم، من دین صددرصدی می‌خواهم! چه‌موقع دین، صددرصد می‌شود؟ موقعی که انسان به حقّ مطلق متحقّق بشود، آن‌موقع صددرصد

---

[1] *بحار الأنوار*، ج ۳۲، ص ۲۴۳؛ *شرح نهج البلاغة*، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۹، ص ۲۰۶.

[2] *فضائل أمیرالمؤمنین* علیه السّلام، ص ۱۳۵.

است؛ والاّ یك **أشهدُ أن لا إلهَ إلّا الله** گفتن و یك **أشهدُ أنّ محمّدًا رسول الله** گفتن برای انسان دین صددرصد نمی‌آورد! اهل‌تسنّن هم همین حرف‌ها را می‌زنند ولی دنبال چه کسانی هستند!

[امیرالمؤمنین علیه السّلام در ادامهٔ دعا عرضه می‌دارد]:

و تَجعَلُني في الأحياءِ المَرزوقينَ بِأيدي العُداةِ و العُصاةِ، تَحتَ لِواءِ الحَقِّ و رايةِ الهُدىٰ، ماضيًا عَلىٰ نُصرَتِهِم قُدُمًا، غيرَ موَلٍّ دُبُرًا و لا مُحدِثٍ شَكًّا!

«خدایا مرا در بین أحیائی قرار بده که مرزوق هستند و شهادت را به دست گناهکاران برای آنها روزی کردی! تمام اینها باید در تحت پرچم حق و رایت هُدیٰ و هدایت باشد، و من بر طبق راه هدایت و راه گذشتگانِ از حرکت‌کنندگان در مسیرِ حقّ و هدایت بروم، و به مسیر آنها پشت نکنم و شکّی در وجود من پیدا نشود.»

ببینید امیرالمؤمنین علیه السّلام چه چیزهایی را بیان می‌کند! او که مولا علی است، در موقع حرکت به‌سمت دشمنان و رفتن جلوی آنها این مسائل را بیان می‌کند؛ ما که دیگر جای خود داریم! مسئله خیلی دقیق است!

اللّهمّ و أعوذُ بِكَ عندَ ذلكَ مِنَ الجُبنِ عندَ مَوارِدِ الأهوالِ، و مِنَ الضَّعفِ عندَ مُساوَرةِ الأبطالِ، و مِنَ الذَّنبِ المُحبِطِ لِلأعمالِ!

«خدایا به تو پناه می‌برم از اینکه هنگام مصافّ با دشمنان و وقتی که موارد و مواطن خوف و ترس برای انسان پیش می‌آید، مرا ترس و جبن فرا بگیرد و از حرکت باز دارد؛ و موقعی که با [پهلوانان از] دشمنان به ستیز برمی‌خیزم، من دچار ضعف و سستی شوم؛ و در آن موقع حسّاس و در تمام قدم‌ها و در آن لحظات، گناهی از من سر بزند و کاری انجام بدهم که أعمال من حبط بشود و اجر من از بین برود!»

فَأُحجِمَ مِن شَكٍّ أو أمضيٰ بِغَيرِ يَقينٍ، فَيَكونَ سَعيي في تَبابٍ و عَمَلي غيرَ مَقبولٍ؛[1] «[که در این‌صورت] شک بر من عارض بشود و عملم بر طبق یقین نباشد! [و سعیم در هلاکت واقع شود و عملم مقبول نباشد!]»

خیلی مهم است که عمل بر طبق یقین باشد! حضرت دارد حرکت می‌کند و به‌سمت دشمن می‌رود، در همان حال حرکت به‌سمت دشمن می‌گوید: کاری از من سر نزند که آن عمل با آن حرکت ابتدایی من منافات داشته باشد! در تمام لحظات این حرکت، باید این عمل و قدم من، قدمی باشد که با آن جهت اوّلی من که می‌دانستم اوّل حرکتم یقین است، منافات نداشته باشد؛ یعنی آن حالت یقین باید با تمام این معرکه و رویارویی با أبطال و درگیری با حوادث و... همراه باشد.

وجه تمایز جهاد امیرالمؤمنین علیه السّلام از سایر جنگ‌ها

---

[1] *الکافی*، ج ۵، ص ٤٦.

لذا جنگیدن امیرالمؤمنین علیه السّلام با جنگ ما خیلی تفاوت می‌کند. امیرالمؤمنین نمی‌خواهد در جنگ پیروز بشود، می‌خواهد یقین خود را حفظ کند؛ و همهٔ نکته در اینجا است! امیرالمؤمنین علیه السّلام که برای از بین بردن معاویه حرکت می‌کند و با تمام شور و با تمام توان، مردم را حرکت می‌دهد، در همان حالی که می‌فرماید:

سَأجهَدُ فی أن أُطَهِّرَ الأرضَ مِن هذا الشَّخصِ المَعکوسِ و الجِسمِ المَرکوسِ؛[1] «**تمام توان خودم را به‌کار می‌برم که این انسان منکوس و واژگون را از اریکهٔ خلافت سرنگون کنم!**»

نظرش از بین بردن معاویه نیست؛ نظرش عمل بر وفق یقین است، نظرش عمل بر وفق تکلیف است!

حضرت حرکت می‌کند و در جبهه با معاویه مصادف می‌شود؛ اما همین‌که آب را می‌بندند و حضرت حمله می‌کند و آب را می‌گیرد، به اصحاب می‌گوید: «به آنها آب بدهید!»[2] اگر امیرالمؤمنین آب را به روی آنها می‌بست، کار تمام بود! اگر علی صرفاً می‌خواست که معاویه از بین برود، پس چرا از این مسائل و از این مواطن و موارد استفاده نکرد؟! او می‌خواهد تکلیف را انجام بدهد! ما می‌جنگیم، مردانه می‌جنگیم، چه معاویه از بین برود و چه از بین نرود. امیرالمؤمنین علیه السّلام این‌طوری و به این قِسم امیرالمؤمنین شد!

امّا همین امیرالمؤمنین علیه السّلام وقتی‌که آب را باز می‌کند، می‌بینند که شروع به گریه می‌کند، و به اطرافیان خطاب می‌کند و می‌گوید:

من این آب را برای معاویه باز کردم، امّا یک روزی می‌رسد که فرزند همین معاویه، آب را به روی فرزند من می‌بندد![3]

---

[1] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ۳، ص ۷۳.

[2] *وقعة صفّین*، ص ۱۶۱.

[3] *بحار الأنوار*، ج ٤٤، ص ٢٦٦:

«عن عبدالله بنِ قَیسٍ قال: کُنتُ مَعَ مَن غَزا مَعَ أمیرالمؤمنینَ علیه السّلام فی صفّینَ، و قد أخَذَ أبوأیّوبَ الأعوَرُ السُّلَمیُّ الماءَ و حَرَزَهُ عن النّاسِ، فَشَکا المُسلِمونَ العَطَشَ، فَأرسَلَ فَوارِسَ عَلیٰ کَشفِهِ، فانحَرَفوا خائِبینَ، فَضاقَ صَدرُهُ، فَقالَ لَهُ وَلَدُهُ الحُسَینُ علیه السّلام: "أمضی إلَیهِ یا أبَتاه؟" فَقالَ: "امضِ یا وَلَدی!" فَمَضیٰ مَعَ فَوارِسَ فَهَزَمَ أباأیّوبَ عن الماءِ و بَنیٰ خَیمَتَهُ و حَطَّ فَوارِسَهُ و أتیٰ إلیٰ أبیهِ و أخبَرَهُ، فَبَکیٰ عَلیٌّ علیه السّلام، فَقیلَ لَهُ: "ما یُبکیکَ یا أمیرالمؤمنینَ، و هذا أوَّلُ فَتحٍ بِبَرَکَةِ الحسینِ؟" فَقالَ: "ذَکَرتُ أنَّهُ سَیُقتَلُ عَطشانًا بِطَفِّ کَربَلاءَ حتّی یَنفِرَ فَرَسُهُ و یُحَمحِمَ و یَقولَ: الظَّلیمةَ الظَّلیمةَ لِأُمَّةٍ قَتَلَتِ ابنَ بِنتِ نَبیِّها!"»

ترجمه: «از عبدالله بن قیس روایت شده است که می‌گوید: با کسانی بودم که در صفّین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السّلام جنگیدند. ابوأیّوب سلمی بر آب مسلّط شد و آب را به روی مردم بست. مسلمین از تشنگی به آن حضرت شکایت کردند.

فرق بین حقّ و باطل اینجا است؛ این علی شد و او [معاویه] شد؛ این حسین شد و او یزید و عبیداللَه و عمر سعد شد!

تمام خواست امیرالمؤمنین علیه السّلام این است که به تکلیف عمل کند. این مهم است و ما باید این را داشته باشیم؛ و الاّ هر قضیّه‌ای که اتّفاق بیفتد، دیگر به خواست و مشیّت خدا است.

شاخصه‌های مولا و مقتدای انسان

لذا اگر ما دقّت کنیم می‌بینیم که تمام افراد براساس شایعات و اهواء حرکت می‌کنند؛ از جاهل گرفته تا عالم، همه براساس شایعات حرکت می‌کنند، و فکر و تأمّل نمی‌کنند و در عملشان تدبّر نمی‌کنند؛ همه مقلّدند، بتمام معنی‌الکلمه همه مقلّد هستند و همه تقلید می‌کنند! و ای کاش اگر ما تقلید هم می‌کردیم، از یک مولای حرّ و آزاد تقلید می‌کردیم، نه مولایی که خودش هم مقلّد کسی دیگر است! تقلید کن از آن کسی که تو را آزاد کند و تو را از رقّیت دربیاورد؛ نه تقلید از أهواء و آراء مردم:

مر مرا تقلیدشان بر باد داد *** که دو صد لعنت بر آن تقلید باد[1]

تمام کارهایی که ما انجام می‌دهیم، براساس شایعات و اهواء و حرف مردم و جوّی که برای انسان ایجاد می‌کنند و مسائلی که از دید ما پنهان است، می‌باشد؛ بر طبق جهالت‌های خودمان تصمیم می‌گیریم و سپس معلوم می‌شود که مطلب غیر از این بوده است! جان من، خُب از اوّل چشمت را باز کن! ﴿إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَـٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا﴾.

همهٔ مردم مقلّدند! خوشا به‌حال آن افرادی که آن قِلادهٔ تقلید را به گردن کسی انداخته‌اند که آنها را آزاد می‌کند و از تقلید بیرون می‌آورد؛ آن کسی که خودش هم آزاد و حرّ باشد و دیگر مقلّد نباشد و واقعیّت برایش مسلّم باشد؛ که او فقط مولا علی است!

کیست مولا، آن که آزادت کند *** بند رقّیّت ز پایت برکند

زین سبب پیغمبر با اجتهاد *** نام خود و آنِ علی مولا نهاد

حضرت سوارانی را برای باز کردن آب فرستاد، امّا آنها شکست خوردند و دست خالی بازگشتند. سینه حضرت تنگ شد. فرزندش امام حسین علیه السّلام به آن حضرت عرض کرد: "پدر جان، آیا من برای بازکردن آب بروم؟» حضرت فرمود: "برو فرزندم!" امام حسین علیه السّلام با سوارانی به سمت شریعه عزیمت نمود و ابوأیّوب را شکست داد و خیمهٔ خود را همان‌جا برپا نمود و سوارانش را فرود آورد و به نزد پدرش آمد و او را از آنچه اتفاق افتاده بود با خبر نمود. علی علیه السّلام گریست؛ به آن حضرت عرض شد: "یا امیرالمؤمنین سبب گریه‌ات چیست؟ این اوّلین پیروزی به برکت حسین علیه السّلام است!" فرمود: "به یاد آوردم که او را در زمین طف کربلا تشنه و عطشان خواهند کشت تا اینکه اسبش می‌گریزد و شیهه می‌کشد و می‌گوید: فریادرس! فریادرس از امّتی که پسر دختر پیغمبر خود را کشتند!"» (محقّق)

[1] *مثنوی معنوی*، دفتر دوّم، ص ۲۰٤.

گفت: هر کو را منم مولا و دوست *** ابن عمّ من علی، مولای اوست

ای گروه مؤمنان شادی کنید *** همچو سرو و سوسن آزادی کنید[1]

ما در بسیاری از موارد می‌بینیم که ناخواسته به‌سمتی حرکت می‌کنیم، درحالتی‌که آن حرکتِ ما خواسته و زاییدهٔ فکر و عقیدهٔ ما نیست. مثلاً این مارشی که در هنگام جنگ برای حرکت به‌سوی مصافّ با دشمن می‌نوازند، براساس حرکت نفس و سلب اختیار انسان و ایجاد روح تهوّر، بدون دخالت تعمّق و تعقّل، برای حرکت به‌سوی دشمن تدوین و ترتیب شده است. شخص با به‌وجود آمدن این مسائل و این قضایا و نواخته شدن این آلات دارد حرکت می‌کند، و چه بخواهد و چه نخواهد، حرکت او به‌سوی قوای دشمن سریع می‌شود و خواسته و ناخواسته در اجرای اهداف حرکت می‌کند؛ درحالتی‌که خودش از خودش اختیار ندارد. این فایده‌ای ندارد!

کیفیّت شعارهای اسلامی

شعار در جنگ باید شعاری باشد که اهداف اسلامی را در ذهن انسان تجدید کند، نه اینکه سلب اختیار کند؛ این فایده‌ای ندارد. حرکت انسان در جبهه باید براساس یقین و براساس تعقّل باشد، نه براساس سلب اختیار.

در جنگ احد، مشرکین برای از بین بردن مسلمین، از همین جهت احساسات و تبلیغات استفاده کردند؛ آن بت بزرگ هُبَل را با خودشان حمل کردند و در کوران نبرد، شعار می‌دادند و فریاد می‌زدند:

أُعلُ هُبَلُ، أُعلُ هُبَلُ؛ «**هبل را بالا ببرید، هبل را بالا ببرید! هبل بالا است! هبل بزرگ‌مرتبه است! هبل بالا مرتبه است!**»

از آن طرف وقتی مسلمین دیدند آنها این‌طور دارند شعار می‌دهند، آنها هم شروع کردند به شعار دادن:

اللهُ أعلیٰ و أجلُّ؛[2] «**اللّه أعلیٰ و أجلّ است!**»

لذا شعار عزاداری و مصیبت سیّدالشّهدا علیه السّلام نباید شعاری باشد که صرفاً احساسات را تحریک کند، بلکه باید شعاری باشد که مکتب امام حسین را نشان بدهد. امام حسین نیاز به گریه‌کننده ندارد؛ امام حسین نیاز به آدم دارد! یعنی دو نفر آدم پیدا بشوند! امام حسین علیه السّلام به اندازهٔ کافی گریه‌کننده دارد؛ در روایت داریم:

تمام خلایق از ملائکه و عرش و فرش، حتّی الحیتانِ فی البِحار، «حتّی ماهی‌های در دریاها» برای امام

---

[1] سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶.

[2] *تفسیر القمّی*، ج ۱، ص ۱۱۷.

حسین گریه کردند.[1]

امام حسین نیاز به گریهٔ ما ندارد؛ امام حسین آمده است و خودش را از بین برده و فدا کرده است برای اینکه این حرف در سر من و شما برود: «حرکتی که می‌خواهی بکنی نباید براساس احساسات باشد، بلکه باید به کارهایت یقین داشته باشی!» برای این آمد و این فداکاری را انجام داد!

متأسّفانه امروزه تبلیغات به‌نحوی است که عقل و شعور ما مسلمان‌ها را از ما گرفته است. تبلیغات وسیله‌ای است که امام حسین را یزید و یزید را به‌جای امام حسین می‌نشاند! مگر همین تبلیغات شام و تبلیغات بنی‌امیّه این کار را نکرد؟! امام حسین را یزید کرد!

روزی هارون‌الرّشید در مجلسی نشسته بود که هشام بن حکم صحبت می‌کرد و صحبت هشام را گوش می‌داد. وقتی‌که بیرون آمد، رو به جعفر بن یحیای برمکی کرد و گفت: «زبان این مرد قدرت صد هزار مرد شمشیر زن را دارد!»[2]

«تبلیغات» بزرگ‌ترین وسیلهٔ استعمار برای از بین بردن تعقّل در مسلمین

امروزه مسئلهٔ تبلیغات، یکی از مهم‌ترین مسائلی است که دنیای استکبار و استعمار برای از بین بردن مسلمین و پیاده کردن اهداف خود استفاده می‌کند. یکی از فرماندهان تبلیغاتی آلمان در خاطراتش می‌نویسد:

من به هیتلر گوشزد کردم که تبلیغات می‌تواند با ده لشکر زرهیِ متّفقین روبه‌رو شود و آنها را از بین ببرد![3]

لذا مهم‌ترین وسیله برای اجرای نقشه‌های آلمان در آن زمان، مسئلهٔ تبلیغات بود و کار خود را با تبلیغات پیش می‌بردند؛ دروغ می‌گفتند و دروغ را به مردم تحمیل می‌کردند، و رادیوهای آلمان برای سربازان اخبار دروغ پخش می‌کرد و آنها را به دروغ به میدان نبرد می‌فرستاد؛ همه دروغ بود! وقتی مطّلع شدند که دیگر کار از کار گذشته بود و دیدند چه کلاهی سرشان رفته است! کِی آلمان جایی را فتح کرده بود؟! دائماً در حال عقب‌نشینی بود! وقتی از جریان مطّلع شدند که آمریکا و شوروی آمدند و برلین را بین خودشان تقسیم کردند؛ آن‌موقع فهمیدند که تمام آنچه را گوبلز،[4] فرماندهٔ تبلیغاتی آلمان می‌گفت، همهٔ آنها کشک و دروغ بوده است!

---

[1] *الأمالی*، شیخ صدوق، ص ۱۱۵؛ *کامل الزیارات*، ص ۸۰.

[2] *کمال الدّین و تمام النّعمة*، ج ۲، ص ۳٦۷.

[3] *نبرد برلین*.

[4] پاول جوزف گوبلز (Paul Joseph Goebbels): سیاست‌مدار ناسیونال سوسیالیست آلمانی (۱۹۳۳ ـ ۱۹٤٥ م) وزیر تبلیغات آلمان نازی بود. او از نزدیک‌ترین دوستان و همکاران هیتلر بود و شهرت او تا حدّ زیادی ناشی از خطابه‌های پورشور و تبحّرش در سخن‌وری بود. (محقّق)

امروزه تبلیغات، مهم‌ترین عامل استعمار برای از بین بردن فکر و تعقّل ملل عقب‌افتاده و مسلمین است. امروزه با همین تبلیغات است که کودتای قطع نسل و شیعه‌کشی را در ایران به راه انداخته‌اند؛ با همین تبلیغات است که نسل شیعه را در حال انقراض و اضمحلال قرار داده‌اند، آن‌هم در تنها کشور شیعهٔ جهان، کشور ایران. و موفّق هم شده‌اند، و با همین شیوه و تبلیغات و آمار دروغ، اذهان من و شما را ربوده‌اند و از وسائل ارتباط جمعیِ ما، علیه ما به‌أحسن‌وجه استفاده کرده‌اند. این نسل‌کشی شیعه که امروز در ایران در حال وقوع است، کودتای بدون خونریزی آمریکا و انگلیس است که متأسّفانه به پیروزی رسیده است!

می‌گویند: «جمعیّت دنیا در حال انقراض است!» به جهنّم که در حال اضمحلال است! اگر شما دلتان برای جمعیّت دنیا سوخته است، خودتان جمعیّتتان را کم کنید! چرا باید آمریکا دویست و پنجاه میلیون جمعیّت داشته باشد؟! خب جمعیّتش ده میلیون بشود! چرا قضیّه بر سر ما خراب شود؟! چرا نسل شیعیان امام علی علیه السّلام از بین برود؟! نسل آن عرق‌خورها از بین برود؛ به درک که از بین برود! نسل آن نصرانی‌ها و یهودی‌ها و ضدّ خدا و ضدّ بشر و ضدّ خلق ها از بین برود! بهتر است از بین برود؛ عیبی ندارد، ما هم خیلی خوش‌بخت می‌شویم! جمعیّت دنیا به صد میلیون برسد، نود میلیون ایران، ده میلیون همهٔ دنیا؛ چه اشکالی دارد؟! چه بهتر! کسی حرفی ندارد! شما برای جمعیّت دنیا دل می‌سوزانید یا برای شیعیان علی؟! شما از اینکه ما دچار فقر هستیم نگرانید، درحالی‌که هر سال صدها میلیون تن گندم خود را برای بالا نگهداشتن ارز، به دریا می‌ریزید؟! شما نگران فقر جهانِ عقب‌افتاده هستید، درحالتی‌که غذای زائد یک ماه آمریکا برای تغذیهٔ یک سال آفریقا کفایت می‌کند!

نقش علمای سوء در پیشبرد اهداف استعمار

از خدا بی‌خبران با تبلیغات مسموم خود، پیر و جوان ما، و جاهل و عالم ما را سفیهانه در خدمت اهداف خود گرفتند! و در این راستا قصابان و جلاّدان و پزشکان بی‌دین و بی‌ایمان و از خدا بی‌خبر هم با غدّاره و شمشیر به پاره‌کردن شکم مردم پرداختند و لباس سفید و محترم پزشکی ـ به خیال خودشان ـ را با این جنایات وحشت‌آفرین آلوده کردند!! اینها همان‌هایی هستند که وقتی که در دانشگاه می‌روند، می‌گویند: «ما برای سه چیز به دانشگاه می‌رویم؛ اوّل مسئلهٔ سربازی‌مان حل بشود، دوّم زن بگیریم، سوّم پول به‌دست بیاوریم!» این لباس خیلی شریف است؛ لباسی که فقط برای پرکردن جیب و فقط برای رسیدن به شکم و... مورد استفاده واقع می‌شود! اینهایی که می‌گویم، شوخی نمی‌کنم! از خدا بی‌خبرانی که در ازای از بین بردن شرف و ناموس زنان، نمره و درجه در اختیار آنها قرار می‌دهند، آلت دست آمریکا و صهیونیسم هستند برای از بین بردن و نسل‌کشی شیعه و مملکت ایران! اینها تمام توان خود را در اختیار سازمان سیا قرار داده‌اند و تمام اینها در اختیار آنها هستند، و فقط و فقط به تنها چیزی که فکر می‌کنند پول و پول و پول است! همه دروغ است! مریض را با

تبلیغات دروغ به اطاق عمل می‌کشانند و هر مصیبتی که بخواهند بر سرش درمی‌آورند! مسئله‌ای که برای خود ما هم اتفاق افتاد! ارزش منبر بیشتر از این است که من بخواهم از این بی‌وطنان از خدا بی‌خبر نام ببرم که چطور با کلمات کذب خود موجب از بین رفتن سلامتی افراد شدند، و بعداً در صحبت‌هایشان مشخّص شد که قضیّه همین است! اینها در ازای گرفتن پول و ارتقاء، دارند مردم را مقطوع‌النّسل می‌کنند![1] اینها همین افرادی هستند که لباس شریف پزشکی بر تن کرده‌اند!

اینها از یک طرف؛ و امّا از طرف دیگر و خطرناک‌تر، علمای بی‌دین و سفیه و گول‌خورده و ساده و چه‌بسا معاند، که برای اهداف دنیوی خود، در خدمت آنها قرار گرفته‌اند! این بماند!

تحلیل و بررسی اثر تبلیغات سوء در بیعت‌شکنی کوفیان

تبلیغات این‌طوری است! اینها تبلیغات است! تبلیغات می‌آید و هستی و عقل و شعور را از انسان می‌گیرد! در آن وقتی که انسان متوجّه بشود که عجب، مسئله از چه‌قرار است؛ چه کسی باید جواب بدهد؟!

چه کسانی برای امام حسین علیه السّلام نامه داده بودند؟ چهار هزار نامه از همین مردم به امام حسین رسید! سیّدالشّهدا در روز عاشورا به یکی از اصحاب خود می‌فرماید: «آن کیسه‌ای را که نامه‌ها در آن است بیاور!» بعد حضرت شروع می‌کنند یکی‌یکی به اسم صدا کردن:

ای شبث بن رِبعی، مگر تو برای من نامه نداده‌ای؟! ای حجّار بن أبجَر، مگر تو برای من نامه نداده‌ای؟![2]

حالا حجّار بن ابجر که بود؟ همان‌که نامهٔ فدایت شوم نوشته بود؛ و همین آقا با چهار هزار نفر مسئول بود که آب را به روی امام حسین ببندد! چطور می‌شود؟! تبلیغات آمد و اینها را برگرداند! نه آن نامه‌ای که به امام حسین دادند از روی یقین بوده است، و نه به مصافّ امام حسین آمدنشان از روی یقین بوده است؛ همه از روی شک بوده است!

مسلم بن عقیل با نامهٔ سیّدالشّهدا وارد کوفه می‌شود؛ حضرت راجع به مسلم بن عقیل چه می‌فرماید:

و قد بعثتُ إلیکم أخی و ابنَ عمّی و ثقتی من أهلِ بیتی؛[3] «**من به‌سوی شما برادرم و پسر عمویم و ثقهٔ از اهل‌بیت خودم را فرستادم!**»

یعنی: انگار خودم آمدم! وقتی امام حسین به کسی بگوید: «برادر من» دیگر کارش تمام است. می‌فرماید: «برادر خودم و پسر عموی خودم و ثقهٔ از اهل‌بیت خودم را به‌سوی شما فرستادم!»

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون قطع نسل شیعیان با ادّعاهای واهی و دروغین رجوع شود به *رسالهٔ نکاحیه*، *کاهش جمعیّت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین*، حضرت علاّمه آیة الله حاج سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی رضوان الله تعالیٰ علیه.

[2] *الإرشاد*، ج ۲، ص ۹۸.

[3] *وقعة الطفّ*، ص ۹۶.

سی هزار نفر با مسلم بیعت کردند! بیعت یعنی: ما حاضریم و میثاق می‌بندیم و متعهّد هستیم که هرچه تو گفتی عمل کنیم. چطور شد که وقتی امیرالمؤمنین سراغ انصار و مهاجرین می‌رود و می‌گوید: «چرا از من دفاع نمی‌کنید؟» آنها می‌گویند: «یا علی، ما با ابوبکر بیعت بستیم و کار از کار گذشته و شرافت عربی اجازه نمی‌دهد نقض عهد کنیم!»[1] امّا در اینجا بیعت را شکستید؟! آن شرافت عربی چطور اینجا اجازه داد؟! اُفّ بر این مردم!

سی هزار نفر دور و بر مسلم بن عقیل را گرفتند؛ وقتی او دید که این‌همه جمعیّت آمدند، به سیّدالشّهدا نامه نوشت: «بیا و ببین مردم چه می‌کنند و سر از پا نمی‌شناسند و...!»[2] حضرت هم از آنجا به مفاد تکلیف شرعی آمدند.

با تبلیغات چه به سر مسلم درآوردند! خیلی عجیب است! مسلم شب نماز بخواند و وقتی‌که برگردد ببیند یک نفر پشت سر او نیست![3] خیلی عجیب است! سی هزار نفر کجا رفتند؟! همه دنبال کارشان رفتند. تبلیغات این کار را می‌کند. با دوتا خبر دروغ که: «سپاه شام آمده است و در چند فرسخی خیمه زده و منتظر است!»[4] هرچه بود تمام شد!

وقتی عبیداللَه بن زیاد به کوفه آمد، درحالی‌که عبا را از ترس به سر کشیده بود، وارد دارالاماره شد؛ امّا به یک هفته نکشید و دو یا سه روز بعد، مسلم بن عقیل را گرفتند! واقعاً اینها چه مردمی بودند که با آن شور و احساس، یک‌مرتبه یک نفر پشت سر نماند! باید به خدا پناه ببریم!

عملکرد حضرت مسلم به‌عنوان نمایندهٔ حضرت اباعبداللَه علیه السّلام

حالا مسلم چه‌کار می‌کند؟ برادر امام حسین علیه السّلام فرق می‌کند دیگر! نکته‌ها اینجا است! ما باید نکته‌ها را در نظر داشته باشیم!

وقتی‌که به منزل هانی بن عروه می‌آید، هانی مریض بود و قرار بود که ابن‌زیاد به عیادت هانی بیاید و مسلم هم در یک مخفیگاه قرار بگیرد و در همان‌موقع، ابن‌زیاد را از بین ببرد. اگر مسلم بن عقیل فقط یک اشاره می‌کرد، سر عبیداللَه و غلامش مهران را پرانده بود؛ مسلم قهرمان و بطل بزرگی بود! محمّد بن اشعث که پانصد سوار برای دستگیری مسلم بن عقیل آورده بود، همهٔ آن پانصد نفر را از پا درآورد! محمّد بن اشعث برای ابن‌زیاد پیام فرستاد: «این تعداد کم است!» گفت: «من تو را به جنگ یک نفر فرستاده‌ام، می‌گویی کم است؟!»

---

[1] *السقیفة و فدک*، ص ٦١؛ *شرح نهج البلاغة*، ابن‌أبی‌الحدید، ج ٦، ص ١٣.

[2] *وقعة الطف*، ص ١١٢، با قدری اختلاف.

[3] *الإرشاد*، ج ٢، ص ٥٤.

[4] *وقعة الطفّ*، ص ١٢٥.

گفت: «تو خیال کردی من را به جنگ یک بقّال فرستاده‌ای؟!»[1] آن‌وقت مسلم در مخفیگاه منزل هانی است و ابن‌زیاد می‌آید و می‌رود؛ وقتی هانی از او می‌پرسد: «چرا نیامدی؟!» می‌گوید: «شرافت من اجازه نداد که در منزل تو خون ریخته شود؛ این مهمان تو بود!» این می‌شود مسلم بن عقیل؛ نمایندهٔ امام حسین علیه السّلام که باید مثل خود امام حسین باشد و دنباله‌رو خود امام حسین باشد!

شجاعت مسلم به چه درد ما می‌خورد؟! حالا مسلم پانصد نفر را از بین برد، خُب شجاعت ظاهری بود دیگر؛ امّا این عمل مسلم برای ما ارزش دارد که با اینکه قطعاً مسلم می‌دانست که او را از بین می‌برند ـ همهٔ قرائن نشان می‌داد، چون او یک فرد تک‌وتنها در میان کوفه بود و همه علیه او بودند ـ و موقعِ مقتضی هم پیش آمده است تا دشمن و حریف را از بین ببرد، ولی می‌گوید: «من مهمان را از بین نمی‌برم!» قضیّه این است! این را می‌گویند: عمل بر طبق یقین! از بین می‌رویم که برویم، عملمان باید مثل عمل مولایمان باشد! حسین چه‌کار می‌کند؟ من هم باید مثل او انجام بدهم! او امام حسین را می‌شناسد!

کیفیّت شهادت حضرت مسلم بن عقیل

بالأخره مسلم بن عقیل را با مکر و حیله می‌گیرند، جراحات و زخم‌های تیر و نیزه و شمشیر بر بدنش وارد شده است و آن حضرت از حال رفته است، دستش را بسته‌اند و در دارالإماره آورده‌اند؛ عبیداللَه بن عبّاس در کنار مسلم ایستاده است، سر مسلم به دیوار است و شروع به گریه می‌کند. عبیداللَه رو به او می‌کند و می‌گوید:

إنّ الّذی طَلَبَ مِثلَ الّذی تَطلُبُ، إذا نَزَلَ به ما نَزَلَ بِک لا یَبکی؛ «**می‌خواستی از اوّل نیایی، هر کسی مثل تو باشد دیگر گریه هم نباید بکند! (یعنی خودت انتخاب کردی!)**»

مسلم می‌گوید:

واللَه لا أبکی لِنَفسی؛ أبکی لأهلی المُقبلین، أبکی للحسینِ و أهلِ بیته؛[2] «من برای خودم گریه نمی‌کنم؛ گریهٔ من برای آن غریبی است که او را با نامه دعوت کردید، دست زن و بچّه‌اش را گرفته است و به‌سمت شما در حال حرکت است!»

ظرف آبی به دستش می‌دهند؛ سه‌بار آب را به دهان می‌برد امّا ظرف پر از خون می‌شود. آن را به زمین می‌ریزد و می‌گوید:

الحمدُ لِلّهِ، لو کان هذا من الرِّزقِ المَقسوم لی لَشَرِبتُه؛[3] «خدا را شکر، اگر این آب روزیِ قسمت‌شدهٔ

---

[1] *تسلیة المُجالس (مقتل الحسین علیه السّلام)*، ج ۲، ص ۱۹٤.

[2] *تسلیة المُجالس (مقتل الحسین علیه السّلام)*، ج ۲، ص ۱۹٦، با قدری اختلاف.

[3] *الإرشاد*، ج ۲، ص ٦۱.

من بود، آن را نوشیده بودم و من سیراب می‌شدم!»

شاید در این مسئله اسراری باشد؛ خدا خیلی مسلم بن عقیل را دوست دارد و نمی‌خواهد برادر سیّدالشّهدا در واپسین لحظات عمر، از آنچه که آن حضرت از آن محروم بود، سیراب بشود.

می‌خواهند سر از بدنش جدا کنند، عمر بن سعد جلو می‌آید و می‌گوید: «ای مسلم، اگر وصیّتی داری بگو تا من انجام بدهم!» مسلم وصیّت می‌کند و به عمر بن سعد می‌گوید:

أُکتُبوا لِلحُسینِ...؛ «وصیّت من این است که به حسین بنویسید که به‌سمت شما حرکت نکند. حسین براساس پیغام و وعدهٔ شما دارد می‌آید، ترس من این است که آنچه به من رسیده است، به او هم اصابت کند!»[1]

سیّدالشّهدا این عمل را بی‌پاداش نمی‌گذارد؛ در روز عاشورا وقتی‌که از توان می‌ماند، و تمام اصحاب و اهل‌بیت او شهید شده‌اند و خود را یکّه و تنها در این بیابان احساس می‌کند، یک‌به‌یک اصحاب و یاران خود را می‌خواند و اوّلین کسی را که صدا می‌زند مسلم به عقیل است، صدا می‌زند:

یا مسلم‌بن عقیل و یا هانی بن عروة...![2]

---

[1] *همان*:
«فَقالَ لَهُ: "إنَّ عَلَیَّ دَیناً بِالکوفةِ استَدَنتُهُ مُنذُ قَدِمتُ الکوفةَ سَبعَمِائةِ دِرهَمٍ فاقضِها عَنّی؛ فَإذا قُتِلتُ فاستَوهِب جُثَّتی مِن ابنِزیادٍ فَوارِها؛ و ابعَث إلَی الحُسَینِ علیه السّلام مَن یَرُدُّهُ فَإنّی قد کَتَبتُ إلَیهِ أُعلِمُهُ أنَّ النّاسَ مَعَهُ و لا أراهُ إلّا مُقبِلًا!"»
ترجمه: «مسلم بن عقیل به عمر سعد گفت: "دَینی بر گردن من است، و من از وقتی که وارد کوفه شده‌ام هفتصد درهم قرض گرفته‌ام، آن را از جانب من پرداخت کن؛ هم‌چنین وقتی که کشته شدم از ابن‌زیاد بخواه که جسدم را به تو بدهد و سپس آن را دفن کن؛ و کسی را نیز به نزد حسین علیه السّلام بفرست که وی را برگرداند، چراکه من برایش نامه نوشتم و به او اطّلاع دادم که مردم با وی هستند، و جز این فکر نمی‌کنم که او به سمت کوفه در حرکت است!"» (محقّق)

[2] *موسوعة کلمات الإمام الحسین* علیه السّلام، ص ٤٨٤؛ *موسوعة الامام الحسین* علیه السّلام، ج ٤، ص ٢٧٦.